

احمد گلچین معانی
(مشهد)

خطاب و عتاب میرداماد به ملا عبدالله شوشتری

در سفینه نظم و نثر شماره (۶۴۱) کتابخانه آستان قدس رضوی، مورخ ۱۰۵۵ هجری (ص ۷۵۱-۷۵۲) و مجموعه دواوین و منتخبات شماره (۹۶۲) همان کتابخانه (ص ۶۵) که تحریر نیمه دوم قرن یازدهم است، رقبه‌ی عتاب آمیز از میرداماد خطاب به ملا عبدالله مجتهد شوشتری مسطورست که از نظراهمیت، نشر آن خالی از فایده‌ی نیست، (۱) چه حاکی از جدال حکیم و فقیهی است که هر دو از نوادر روزگارند. *کتابخانه آستان قدس رضوی*

ولی پیش از نقل رقبه مزبور لازم میدانم که عظمت مقام و جلالت قدر آن دو عالم نامدار بزرگوار را با ترجمه حالشان یادآور خوانندگان شود:

از میرداماد ترجمه حال نشر نیافته‌ی در دستست، که آنرا امیر تقی الدین محمد ذکری کاشی مؤلف تذکره خلاصه الاشعار در سال ۹۹۳ هجری و اوایل عهد جوانی میر بقلم آورده و حاکی از نبوغ وی است.

ترجمه اینست

میر برهان الدین محمد باقر اشراق - مدالله تعالی ظلال سیادته و فضیلته الی یوم القیام، از متوطنین دارالسلطنه صفاهان است. پسر سیدالسادات

۱- در هر یک از دو نسخه قسمتی از رقبه محذوف و منلوط بوده و با مقابله و تطبیق، تصحیح و تکمیل شده است.

امیر شمس‌الدین محمد الاسترآبادی الشهیر بداماد است، و انتساب شریف آنجناب از جانب دیگر بحضورت شیخ‌المحققین و قدوة المدققین و فخر - المجتهدین و خلاصة العلماء المتبحرین و زین الفقهاء فی العالمین علی بن عبدالعالی روح‌الله روحه و نور مرقدہ میرسد، که علو شأنش در میان مجتهدین امامیه کالشمس فی وسط السماء هو یداست، لاجرم حاجت بآن نیست که قلم و زبان در تعریف آن مقتدای عالمیان شروع نماید، و با نامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ مجتهدین برگشاید.

اما سیادت و فضیلت پناه مشارالیه در تزکیه نفس نفیس و تصفیة باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر ندارد، و از سایر سادات عظام زمان خود بلکه از اکثر علما و فضلاء عصر بحدود طبع و وحدت ذهن و طلاقت لسان و لطافت بیان امتیاز تمام دارد، و از زمان طفولیت تا حال همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکارد، و اهالی و افاضل نسبت بآن سرور ذریه خیر المرسلین التفات بسیار داشته و دارند، سالها در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام ساکن بود، و بطلب علوم مشغولی می نمود، و اکثر متداولات معقول و منقول را مطالعه فرمود، و در اندک زمانی در میدان تحقیق مسائل شفا و اشارات و توضیح اشکال رسائل ریاضیات و حکمیات قصب السبق از اقران در ربود، و با وجود صغر سن مهارتش در فنون علوم بجایی رسید که در اکثر مطالب عالیة حکمیات و ریاضیات رسائل و حواشی تصنیف نمود، و بعد از آن از مشهد مقدسه سفر کرده خود را بدارالسلطنة قزوین رسانید، و مدتی نیز در اردوی محلی بدرس اشتغال نموده نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن و قاد خود را بر صحایف ضمائر علما و فضلاء ظاهر گردانید. و در شهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه از دارالسلطنة قزوین بقصد زیارت مشهد مقدسه رضویه به دارالمؤمنین کاشان خرامید. و روزی چند درین جانب ساکن گردید، و در آن اوقات فقیر حقیر بملازمت آن قبله ارباب دانش و بینش رسیده آنمقدار صفات حمیده و نعمت پسندیده، چه علمی، و چه عملی از او مشاهده شد که زبان قلم از شرح شمیعی از آن قاصرست، و ایضاً در آن زمان میان این کمیته و آن والی کشور فضل و احسان چنان موافقتی و آشنایی پدید گشت که ریاض انس و حدائق مودتی که

پژمرده گردیده بود، در دوسه نوبت صحبت صفت حضرت و نصارت پیدا کرد، و بمجالست و مجاورت آن قطب فلك معالی دل و جان را چنان الفتی و مؤانستی حاصل گردید که این بنده شرح نبنده‌یی از آن بوسیلت تلفیق الفاظ و ترکیب کلمات از جمله محالات میدانند. لاجرم دعای آن ذات را بر توضیح آن صفات راجح دانسته باین نظم اکتفا می‌نماید:

شعر

غبارغم بقوای سرو نوجوان مرصاد بهار عمر ترا آفت‌خزان مرصاد
بنفشه خط سبزت مباد پژمرده بلاله‌زار رخت رنگ زعفران مرصاد

اما با وجود کمال در هر وادی از فنون فضائل میلش بشاعری بیشتر بود، و اکثر اوقات اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود، و بطریق مشایخ کبار بگفتن رباعیات توجه و میل میفرمود، و در آن چند روز که در کاشانه تشریف داشتند، از بحر طبع گوهر خیز، جوهری چند بساحل ظهور رسانید که دست تصویر هیچ غواصی بگرد آن نمی‌تواند رسیده، و این رباعی از آن جمله است:

رباعیه

ای عشق مگر مایه بود آمده‌یی کز سر تا پا تمام سود آمده‌یی
نقصان تو از چشم بد کس مرصاد کارایش دکان وجود آمده‌یی
اما در این اوقات که این کمینه از جمع و تألیف این خلاصه فی الجمله فارغ شده بود، اعننی شهور سنه ثلث و تسعین و تسعمائه سیادت پناه مشارالیه بار دیگر بدار المؤمنین کاشان تشریف شریف ارزانی فرمود، و در وادی شاعری چندان ترقی ازو مفهوم گشت، خصوصاً در فن قصیده و طرز مثنوی که زیاده بر آن نتواند بود، و الحق بی‌شائبه اغراق و مبالغه میتوان گفت تأصیت سخنسرایان بلاد خراسان فرو نشسته، چون او بیلینی از آن طرف بر نخاسته، و تابستان فضل در بلاد فارس و عراقین سرسبز شده چون او بلبلی بهزارستان در ترنم نیامده، منظومات قصائد پر جزالتش بر مقتضای اذهان درك نوای عشاق آفاق شده و استعارات مثنویات با سلاستش بر اقتضای افهام راست غذای پرده سرایان حجاز و عراق آمده، مثنوی مخزن الاسرار شیخ نظامی را تتبع نموده، (۱) و بآن طرز ابیات تازه و معانی بی‌اندازه

در سلك نظم ترتیب داده ، مقالات توحیدش در غایت تازگیت ، و مناجات و نعتش در نهایت نازکی مجازاتش بحقیقت بس دلرباست ، و معانیش بدرستی و بلندی معجز نما ، حروفش مظهر معانی بکر ، معانیش مبین غرائب فکر ، باجماع مستعدان و اهل اعتبار او را بر کمال سخنوری و نکته‌وری بحذفیها قدرتی اتم است ، و این شیوه بر جنابش شایسته و مسلم الخ (۱)

ترجمه شوشتری منقول از **نجوم السماء** (ص ۱۸-۲۱) که مؤلف آن از «نقدالرجال» و «روضه‌المتقین» و «تاریخ عالم آرای عباسی» تلفیق کرده است :

ملا عبد الله بن الحسين التستري طاب ثراه

از علمای عظام و فقهای عالی مقام و از اساتذّه آخوند ملا محمد تقی مجلسی و دیگر از فضیای کرام بود ، و مصنف کتاب **نقد الرجال** (۲) از شاگردان او بوده ، چنانکه در کتاب مذکور ذکرش چنین آورده که عبدالله بن الحسين شوشتری مدظله‌العالی شیخ و استاد منست ، و علامه و محقق و مدقق جلیل‌القدر عظیم‌المنزله یکنای عصر خود و پرهیزگارترین اهل زمان خودست هیچکس را ثقه تر از او ندیده‌ام . فضائل و مناقبش را احصا نتوان نمود ، روزها روزه میدارد ، و شبها به نماز بسر میکند ، و از تصانیف او کتابهاست ، از آن جمله شرح قواعد است ، و **آخوند ملا محمد تقی مجلسی** در کتاب **لوامع** می‌فرماید که خبر داد مرا بکتاب احادیث ، شیخ‌العلماء استاد الفضلاء الشیخ

۱- دیوان میر در اصفهان بطبع رسیده ولی مقدمه جامع دیوان «احمد علوی» را ندارد ، و وی که شاگرد و خاله زاده میر بوده اشعار او را بدستور شاه صفی مرتب و مدون کرده است ، نسخه‌بی از دیوان اشراق با دیباچه احمد بن زین‌العابدین علوی در کتابخانه آستان قدس بشماره (۳۴۷) موجود است . نیز در همان کتابخانه نسخه «تعلیقات» شماره (۴۱۶ حکمت) بخط احمد علوی مذکور است که در پنجم رجب سال ۱۰۰۵ هجری نوشته است :

الاعظم بل الوالد المعظم مولانا عبدالله بن الحسين التستري که او از شیخ نعمه الله بن خاتون تلمیذ شیخ نورالدین علی بن عبدالعالی الکرکی روایت داشت ، وایضاً آخوند مذکور در مجلد رجال روضة المتقین فرموده که مولانا عبدالله بن الحسين الشوشتری رضوان اله علیه استاد من و استاد طایفه امامیه در عصر خود بود ، و علامه زمان خود و محقق مدقق زاهد و عابد ورع بود ، و اکثر فواید این کتاب یعنی روضة المتقین از جمله افادات اوست ، و او تحقیقات احادیث و رجال و اصول بحدی نمود که مزیدی بر آن متصور نیست ، و از تصانیف او کتابهاست ، از آنجمله تتمیم شرح شیخ علی بن عبدالعالی کرکی بر قواعد علامه هفت مجلد است که از آن حاصل فضل و تحقیق و تدقیق او را توان شناخت ، و او از برای من بلکه برای جمیع مؤمنین بمنزله پدر مهربان بود ، و فاتش در عشر اول محرم واقع شد و روز فاتش از کثرت گریه کنندگان در مفارقت او بمنزله روز عاشورا بود . و قریب صد هزار کس بر جنازه اش نماز کردند ، و چنین اجتماع بر جنازه دیگری از فضلا ندیده ام ، و در جوار سید اسماعیل بن زید بن الحسن علیه السلام مدفون شد ، پس بعد از یکسال بسوی کربلای معلی بمشهد حضرت امام حسین علیه السلام نقل کردند ، همچنان که جسم مقدس او را در وقت نقل کردن یافتند که مقبره نشده بود ، و از جمله آنچه دیده ام و شنیده ام کرامات کثیره داشت ، و بخدمت شیخ طایفه امامیه وزاهدترین مردم در زمان خود مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمه قرائت احادیث نموده بود ، و هم بخدمت شیخ اجل شیخ احمد بن نعمه الله بن احمد بن خاتون رحمه الله ، و بخدمت پدرش شیخ نعمه الله قرائت کرده بود ، و از ایشان اجازه روایت احادیث داشت و مرا اجازه بآن داد ، میتوان گفت که انتشار و ترویج علم فقه و حدیث از ذات مقدس او در اصفهان واقع شد ، اگر چه سوای او دیگر علمای موجود بودند ، لکن ایشان اشتغال بسیار داشتند ، و مدت درس ایشان اندک بود ، بخلاف مولانا عبدالله مذکور که او چون از کربلای معلی بسوی عراق عجم آمد ، قریب چهارده سال در اصفهان اقامت فرمود ، و در وقتیکه او داخل اصفهان

فضلا و غیر ایشان از طلبه علم موجود بودند . شمار فضایل و مدایح او در مختصرات ممکن نیست . انتهی محصل کلامه . و در تاریخ عالم آرای عباسی (ج ۲ ص ۵۹) تألیف منشی اسکندر بیگ که از منشیان عهد شاه عباس صفوی بود ، بتقریب ذکر متوفیات سال یکهزار و بیست و یک هجری مسطور است که :

دیگری از متوفیها افضل الثقات والمجتهدین فی زمانه مولانا عبدالله شوشتری است که چند سال بود از نجف اشرف بدیار عجم آمده در دار السلطنه اقامت داشت ، و همواره انوار توجه و الثقاف شاهانه بروجنات احوالش تافته معززو گرامی بود ، در جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه بی بر و طاری گشته ، در روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی عاملی که مدتی بود بجهت مباحثات علمی و مسائل اجتهادی فیما بین غبار نقاری ارتفاع یافته بود بیادت او رفتند ، جناب مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده ، در کمال شکفتگی صحبت داشت ، شب یکشنبه بیست و ششم قریب صبح بعد از اقامت صلوة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید ، در بازگشتن از پای فتاده ، بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ وحش از بدن پرواز نمود ،

جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیز گاری و ترک مستلذات دنیا درجه عالی داشت ، از ما کول و مشروب به سد رمق قناعت نموده اکثر ایام صایم بود و به شوربای بی گوشت افطار می کرد ، و قریب بسی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته ، در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده مسایل مینمود ، و گویند که از منونای اجازت نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل اجتهاد یافته بود .

در روز وفاتش آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق به اوج آسمان می رسید ، اشراف و اعیان سعی می نمودند که به تیمن و تبرک دستی بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند ، از غلوی خلایق میسر نمی شد ، در مسجد جامع عتیق صفاهان بآب چاه غسل داده ، در همانجا میر محمد باقر داماد و سایر فضلا و علما نماز کردند ، چند روز در مزار فایض الانوار امامزاده واجب الثعظیم والتسجیل امامزاده اسمعیل علیه و علی آباءه التحیه بود ، از آنجا نقل کربلای معلی شد .
در باب استعداد تاریخهای مرغوبه درسلك نظم کشیدند :

دیگری گفت :

«حیف از مقتدای ایران حیف»

شیخ محمد نام عرب جزایری

«مات مجتهد الزمن» یافته بود. «انتهی نقلاً من الثاریخ المذکور»
 رقعہ بی کہ نو اب میر محمد باقر داماد بہ مولانا عبداللہ مجتہد نوشتہ
 عزیز من اجواب ستا این نہ جنگست، رحم اللہ امرأ عرف قدرہ ولم یتعد طورہ.
 نہایت مرتبہ بی حیائیت کہ نفوس مہطلہ و ہویات ہیولائیہ در برابر
 عقول مقدسہ و جواہر قادسہ بہ لاف و گزاف و دعوی بی معنی بر خیزند، این
 مقدار شعور باید داشت کہ سخن من فہمیدن ہنرست، نہ بامن جدال کردن و
 بحث نام نہادن. چہ معین است کہ ادراک مطالب دقیقہ و بلوغ بمراتب عالیہ،
 کار ہر قاصر المدرکہ و پیشہ ہر قلیل البضاعتی نیست، فلما حالہ کہ مجادلہ
 باشد. در مقام علمیہ از بابت قصور طبیعت خواهد بود، نہ از باب دقت طبع
 مشتی خفاش ہمت کہ احساس محسوسات را عرش المعرفۃ دانش و اقصی الکمال
 ادراک شمرند. بازمرہ ملکوتیہ مسیر آفتاب تعلقشان بر مدارات انوار عالم
 قدس باشد، لاف تکافو زنت و دعوی تخاصم کنند، شایستہ نباشد و درخور
 نیفتد، ولیکن مشاکسۃ و ہم با عقل، و معارضہ باطل با حق، و کشاکش ظلمت
 با نور، بدعتی است نہ امروزی، و منکرست نہ حادثی، و الی اللہ المشتکی
 والسلام علی من اتبع الہدی.

خود را بمن ار خصم بسنجد عجیبی نیست

چون جای بہ پهلوی وجودست عدم را

* * *

و اذا اتتک مذمتی ناقص

فہی الشادۃ لی بانی کامل

* * *

خاقانی، آن کسان کہ طریق تو میروند

زاغند و زاع را روش کبک آرزوست

چون طفل کارزوی ترازوی زر کند

نارنج از آن خرد کہ ترازو کند زہوست

گیرم کہ مار چوبہ کند تن بشکل مار

کو زہر بہر دشمن و کومہرہ بہر دوست